



وقت خوردن گریپ‌فروت‌های یافا است. چند دانه یافا لاک‌ی رنگ می‌چیند و توی یک سب‌د حصیری زی‌با می‌گذارد که جان می‌ده‌د ق‌ایش ک‌تی و به دیوار بزنی. پرتقال والنسی‌های باغ، مخصوص شب عید است و تا اسفند ماه نمی‌شود از آنها خورد، چون ترش‌اند. او یک درخت پرتقال محلی را هم نشان می‌دهد که اواخر آ‌بان وقت خوردنش است. اواخر آ‌بان که میهمان قلعه‌نو شوی، واشنگتن‌های (پرتقال) باغ تمام شده‌اند و توبت به گریپ‌فروت‌ها رسیده است. از نارنج‌ها می‌گذرد و بونه بزرگ و زیبای «تکوما» را نشان می‌دهد که آب زیادی مصرف می‌کند اما بسیار زی‌باست. او این گل را از جیرفت آورده و در باغش کاشته، اما می‌گوید: «این گل احتمالاً ریشه اروپایی دارد.» عمر تکوما به اندازه عمر بومگردی او است؛ ۱۱ تا ۱۲ سال. گل‌های خوش‌بویش را هم به کندوی عسل که شبکه‌ای هستند، تشبیه می‌کند.

سرزمین عجایب

از میان شاخ‌وبرگ‌های بومگردی نخلی‌اش، نق‌بی می‌زند به گذشته روستا، به ۲۰۰ تا ۴۰۰ سال پیش، زمانی که مردم توی یک قلعه زندگی می‌کردند. به زمانی که جمعیت زیاد نبود و زمین‌ها این قدر گسترده نبودند. مردم روزها کار می‌کردند و شب‌ها در قلعه را می‌بستند تا دزدان آن را غارت نکنند. سالاری توی باغی که درختانش هیچ راهی برای نگاه به آن طرف دیوار باقی نمی‌گذارند، نخ نگاهش را می‌اندازد پشت دیوار و می‌گوید: «آن طرف رودخانه -آن طرف جایی که شما ایستاده‌اید، رودخانه معروف هلیل است- یک قلعه دیگر هم بود.»

بعد قلعه دیگر را رها می‌کند و رد رودخانه تمدن‌ساز هلیل‌رود را می‌گیرد تا خود جازموریان در مرز کرمان و سیستان و بلوچستان. رودخانه‌ای که یوسف مجیدزاده، سرپرست کاوش‌های باستان‌شناسی کنارصندل جیرفت و منصور سجادیان، سرپرست کاوش‌های شهر سوخته سیستان و بلوچستان، معتقدند تمدن «آرت» (دولت شهر همسایه انشان (فارس امروزی)) را ساخته است. البته با یک تفاوت؛ مجیدزاده اعتقاد دارد؛ ارت همین کنارصندل است که فاصله زیادی با بومگردی اسماعیل سالاری ندارد و منصور سجادیان می‌گوید که این شهر تاریخی را باید در سیستان و بلوچستان یافت.

اگر میهمان بومگردی اسماعیل سالاری شوید، حتماً داستان پیدا شدن گورستان ۵ هزار ساله مطوط‌آباد نزدیک کنارصندل را که بعد از یک سیل غارت شد، خواهید شنید. بومگردی‌ها محل زایش داستان است. هر کس با خودش داستانی می‌آورد و زمانی می‌برد. بومگردی سالاری شب‌های هزار و یک شب است. او داستان‌های می‌برد به سبیل ۱۳۷۱ که نصف روستای قلعه‌نو ابرد. او پیدایش سرزمین ارت و کنارصندل را نتیجه خشکسالی می‌داند. خوب می‌داند که «سبیل» روی دیگر خشکسالی است. می‌گوید: «اگر خشکسالی نبود، آن اشیای سنگ صابونی زیر جنگل‌های مدج‌ون باقی می‌ماند.» خشکسالی آمد و پوشش سب‌ز را خشک کرد. خاک را از هم فروشاید و بعد توبت آن روی سبکه بود. سالاری فلاش‌بک می‌زند به بعد از سیل، پیدا شدن گورستانی پر از اشیای سنگ صابونی، سفلای و مفرغ «مطوط‌آباد» و آن فاجعه قاچاق ا‌شیا به اروپا، آمریکا و کشورهای عربی اطراف. برای اینکه تمام داستان را ب‌شنوی باید میهمان بومگردی‌اش شوی.

قاشق می‌زی، آب بیرون می‌آمد

او می‌گوید: «یک زمانی اینجا قاشق به زمین می‌زدی. آب درمی‌آمد؛ بیل که بماند. نزدیک یک هکتار از باغ پرتقال ما را آب زهکشی گشت.» منظور او از «گشت»، خشک کردن است. بعد می‌گوید: «بابایم با یک بیل مکانیکی، یک کانال زهکشی وسط اراضی زد که ۱۶ اینچ از آن خارج می‌شد که به رودخانه می‌ریخت.» امروز که دارد این ماجرا را تعریف می‌کند، هلیل‌رود خشک است.

آن چنان خشک که انگار از دل شعرهای «گروس عبدالملکیان» آن را کنده باشی و گذاشته باشی وسط جغرافیای جیرفت. آنجا که می‌گوید: «مثل رودخانه‌ای خشک، که از سد عبور می‌کند و هیچ‌کس نمی‌داند که می‌رود یا باز نمی‌گردد.» البته به گفته سالاری، قلعه‌نو در خشک‌ترین حالت جیرفت هم آب دارد، مثل همین الان اما نه به اندازه آن روزها که برج می‌کاشتند. ولی آنقدر آب دارد که جمعیت زیادی را اینجا جمع کند و توبت به انتخابات مجلس که برسد راه بسیاری از نامزدهای انتخابی به قلعه‌نو بیفتد. به گفته سالاری، قلعه‌نو چهار فصل میوه دارد، می‌گوید: «اینجا سفره همیشه پر است از تری‌بار تا مرکبات. خاک سیاهش بالاست، آب را خوب نگه می‌دارد.» او از دو حلقه چاه می‌گوید که هر دو در عمق ۶۰ متری‌اند: «آب آن عالی است. ما هر ۱۱ روز یک‌بار توبت آب داریم، ولی زمین تا توبت بعدی



اسماعیل سالاری، روزی از شهر «راین» با آن قلعه معروف ساسانی‌اش رد می‌شده و روی یکی از دیوارها جمله‌ای دیده: «شهر خوب، ساختنی است؛ یافتنی نیست.» بعد مکثی می‌کند و می‌گوید: «ولی بومگردی ساختنی نیست، احیا شدنی است. باید کشفش کرد. باید از دل همان زندگی بومی بیرون بیاید



عکس: بوم گردی قلعه نو جیرفت

گفت و گو با صاحب بومگردی در «هند کوچک» کرمان

که جاده چالوسی‌ها را نمی‌پذیرد

لای این نخلستان، روزگارم بد نیست

چالوسی هستنی با طبیعت‌گرد؟» اگر طبیعت‌گرد و طبیعت‌شناس نباشد، آدرس دلفزار را می‌دهد که پاییزش با جاده چالوس، که مسافران را به شمال می‌برد، قابل مقایسه نیست. برود و بنشیند توی کافه‌های آنجا. زیر سایه پاییزی رنگ ریز و برگ ریز که سایه‌شان را زرد و قرمز و نارنجی فرش کرده‌اند. دلفزار هم تصویری متفاوت از کرمان را به کافه‌نشین‌ها می‌دهد.

۶درجه خنک تر از تصور شما

روستای قلعه‌نو حتی از جیرفت هم عجیب‌تر است نه فقط چون ۶ درجه از جیرفت هم سردتر است و شب‌هایش با آ‌اق‌های نفتی گرم می‌شود. یک بار که «اسماعیل سالاری» رفته بود برای گرفتن سهمیه نفت، مسئول تحویل با تعجب گفته بود: «آقا جان اینجا جنوبه، نفت واسه چی؟» سالاری همان‌جا خندیده و جواب داده بود: «یک شب بیا باغ من بخواب، اگر یخ نزدی نفت نده!»

درختانی زیر سایه نخل‌ها

بومگردی او با خیلی از بومگردی‌ها فرق دارد. نه فقط چون دیوارهای بومگردی زیر سایه همیشه سب‌ز باغ، نمایی از برگ‌های درخت نخل دارد، چون همین معماری نخلی، مسافرا می‌برد به عمق جنگل‌هایی که همه چیز دارد و پای توسعه ناپایدار را به نرسیده و هنوز هم می‌توان در میان آن با طبیعت یکی شد، نه چون روح سرخ پوستی دارد؛ سرخ پوستی از این جهت که ساخت و سازها و ادا و اطوارهای امروزی از پس برهم زدن چیدمانش و آن روح اصیلش برنیا‌مه‌د است، وگرنه چه کسی است که نداند سرخ‌پوست‌ها صاحبان آمریکا بودند و جیرفتی‌ها و سرخ‌پوست‌ها تنها در آدمیت است که از یک پیکرند.

خانه به دوش‌های خوشبخت

بومگردی‌اش مقصد کمپ‌دارهاست. همان‌ها که مثال بارز شعر «شععی کدکنی» هستند: «ای کاش

چند جیرفتنی و کرمانی دست گذاشتند کنار گوش‌هایشان و گفتند دارد می‌گوید: «جیرفت جیرفت جیرفت.» پشت در بومگردی قلعه نو در روستای قلعه‌نو، نزدیک به تپه پنج هزار ساله کنارصندل، نگاه‌ها سر‌خورد روی درختان سب‌ز سب‌ر جنگلی و سب‌زه‌زاری زی‌با به دنبال پرنده‌ای که مدام جیرفت را صدا می‌کرد.

آنها تنها کرمانی‌هایی نیستند که معتقدند یک پرند در جغرافیای جیرفت، که به «هند کوچک» ایران معروف است، زبان باز نمی‌کند جز به صدا زدن این شهر شگفت‌انگیز. تلقین است یا وهم، کسی نمی‌داند. نوای «مرغ جیرفتی» اولین خاطره‌ای است که بومگردی «قلعه‌نو» برای مسافراش می‌سازد؛ جایی که هیچ نسبتی با اقلیم کویری کرمان ندارد. اینجا جنوب ایران و جنوب کرمان است، پس باید گرم و داغ باشد اما اصلاً به آن کرمانی که با رنگ پلان و گندم بریان و کویر لوت در ذهن همگان نقش بسته است، شباهتی ندارد.

مرغ حق

پرند جیرفتی حق دارد مدام بگوید جیرفت. چون توی جیرفت خیلی باید عمیق شوی تا به عمق زیبایی‌ها و داشته‌هایش برسی. چون جیرفت خیلی چیزها در چننه دارد. رگه‌هایی از این داشته‌ها را باید در میان حرف‌های «اسماعیل سالاری» شنید؛ صاحب یک بومگردی که وقتی رفت تا مجوز بومگردی‌اش را بگیرد، سفت و سبور و شق و رق ایستاد و گفت: «قهوه-قلیونی نیستم.» کلید ورود به بومگردی‌اش هم پاسخ به یک سؤال ساده و سراسر است: «جاده



«اسماعیل سالاری» شکارچی بود. مرغ جیرفتی هم شکار می‌کرد. اصلاً برای پذیرایی از اولین مسئولانی که برای دیدن بومگردی او آمدند از گوشت مرغ جیرفتی استفاده کرد. می‌گوید: «خانواده ما از قبل از انقلاب اسلحه داشتند. آن موقع‌ها اینجا جنگل بود، پرند زیاد بود، اما امکانات کم بود. نه رستورانی بود، نه ماشینی که راحت بروی شهر. همه چیز بومی و سنتی بود و داشتن اسلحه هم بخشی از همین سبک زندگی بود.» البته اسلحه فقط برای شکار پرند نبود. شب‌ها گله گراز‌ها به باغ حمله می‌کردند، بنابراین اگر تفنگ نداشتی کشته می‌شدی. داستان را باز نمی‌کند ولی می‌گوید: «اوایل شروع بومگردی، یک سری اتفاق‌ها افتاد. رسیدیم به جایی که یا باید اسلحه را نگه می‌داشتیم، یا زندگی جدیدی را انتخاب می‌کردم. تصمیم گرفتم تفنگ را بفروشم. همان روز روی میز قاضی، یک نفر آمد و تفنگ را خرید. وقتی برگشتم خانه، مادرم اعتراض کرد. اما من همانجا گفتم: از امروز، می‌خواهم زندگی بدون تفنگ را امتحان کنم. ببینم می‌شود؟ شد، هم برای خودم، هم برای روستا، هم برای بومگردی.» هم برای پرند‌های که مدام صدا می‌زند: «جیرفت،

عکس‌ها: علی محمدی / ایران

بومگردی. او تأکید می‌کند: «این یعنی گردشگری چطور فرهنگ مثبت تولید می‌کند و چطور مثل یک موج، آرام‌آرام اما عمیق، به تمام روستا سرب‌ایت می‌کند.» یکی که بومگردی دارد به ل گفته بود به جای بومگردی، گاوداری بز‌ند اما او قبول نمی‌کند. گاوداری را درگیری هر روزه می‌داند؛ گوساله، علوفه، مراقبت و مسئولیت. بعد از خودش پرسیده بود: «تازه اگر یکی بای‌بد یک حیوان را ب‌دزد چی؟» یا لحنی آرام اما قاطع جمله را جمع می‌کند: «اقتصاد بومگردی خروجی‌اش خیلی بالاتر از این مشاغل فرسایشی و پرریسک است. هم آرامش دارد، هم امنیت و هم فرهنگ را می‌سازد.»

جهان به جیرفت آمد

یک گردشگر حرف قشنگی به او زد. خودش می‌گوید: «شما لازم نیست دنیا را بگردید؛ دنیا خودش میاد اینجا.» سالاری می‌گوید: «این جمله برای من شد یکی از بهترین اتفاقات زندگی‌ام.» او ادامه می‌دهد: «قرار بود یک شب بمانند، اما دو شب ماندند. بعد به کنارصندل وصل شدن کردم و موسیقی سنتی تماشا کردند.» صدایش نرم‌تر می‌شود: «بعد از مراسم، به سمت باغ‌ها بردم‌شان. گفتم حالا درخت‌ها را ببینید؛ همین‌جا که ایستادید، ۱۰۰ نوع خرماي مختلف داریم. خرماي قند بالا، قند پایین، آهن بالا، آهن پایین، خرماي آجیلی و خرماي تر که بارده بقیه را هم تنظیم می‌کند.» قدم می‌زند و با دست تنه درخت‌ها را لمس می‌کند: «درختانی که اینجا‌ست، مال همین خاک است. از جای دیگر می‌آوریم به زور اینجا بکاریم.» به او درخت استوایی هم پیشنهاد می‌دهند اما قبول نمی‌کند چون با سرمای زمستان اینجا سازگار نمی‌شود. می‌گوید: «زمستان ما مرطوب است، خشک است؛ مدل استوایی جواب نمی‌دهد. اما یک سری درخت مثل زیتون میوه‌ای داریم.» می‌گوید: «اینجا اگر ریشه داشته باشی، ماندگار می‌شوی.» انجیرها را برکت زمین می‌داند و می‌گوید: «ما در خوراک تقریباً خودکفاییم.» لحظه‌ای مکث کرده و اضافه می‌کند: «دولت هم کمک می‌کند.» اگر راحت را بلند باشی و خلاق و چیز جدیدی ارائه بدی، حمایت می‌شی. درست است سختی خودش را دارد، اما شدنی است.» بعد، آهسته‌تر ادامه می‌دهد: «البته بعضی چیزها در گردشگری با سیاست‌های کلان کشور گاهی زاویه پیدا می‌کند. الان ۹۱ کشور لغو ویزا هستند و ورودی گردشگر کم است؛ محدودیت‌هایی دارد اما نورسیتی که به روستاهای ما می‌رسد، دنبال خوشگذرانی می‌عنا نیست. دنبال زندگی کردن ماست، دنبال فهمیدن فرهنگ ماست.»

جیرفت

جایی که هیچ نسبتی با اقلیم کویری کرمان ندارد. اینجا جنوب ایران و جنوب کرمان است، پس باید گرم و داغ باشد اما اصلاً به آن کرمانی که با رنگ پلان و گندم بریان و کویر لوت در ذهن همگان نقش بسته است، شباهتی ندارد

عکس: علی محمدی / ایران